
احمد حرب اصفهانی نیشابوری

(تحقیقی دربارهٔ احوال و اقوال یکی از صوفی- زاهدان قرن سوم هجری)

سعید شفیعیون*

◀ چکیده:

در بررسی تاریخ تحلیلی تصوف و مبانی نظری آن، جستار در احوال صوفی- زاهدان سده‌های نخستین هجری، امری بایسته و ناگزیر است. یکی از این بزرگان، احمد ابن حرب اصفهانی نیشابوری است که ضمن ویژگی‌های ممتاز و فردی فکری اش، به واسطهٔ آنکه استاد محمد کرام، رئیس فرقهٔ کرامیه بوده و افکار و اقوالش در این طریقه تأثیر به‌سزایی داشته، از اهمیت خاصی در مطالعات تاریخی و نظری تصوف برخوردار است. با این همه، متأسفانه در باب او تا به امروز، پژوهش درخور و مستقلی صورت نگرفته است. تحقیق حاضر که دربارهٔ احوال و افکار احمد حرب است، در کار تحقیقات کرامیه‌پژوهی بسیار فایده‌مند تواند بود، و به برخی از سؤالات و ابهامات از جمله ارتباط احمد با محمد کرام و عقاید کرامیه و علل طرد و رد او توسط برخی علمای حدیث، پاسخ می‌تواند داد.

◀ کلیدواژه‌ها:

احمد حرب، کرامیه، زهد، تصوف.

مقدمه

شخصیت مورد نظر در این پژوهش، از برجسته‌ترین صوفی- زاهدان قرون دوم و سوم هجری است که به رغم اهمیتش، از شهرت چندانی در میان عموم محققان و مورخان برخوردار نیست.^۱ وی دارای شخصیتی چند بُعدی است: برخی به‌ویژه شیعه و کرامیه او را جزء محدثان اصیل و زاهدان حقیقی به شمار آورده‌اند، و برخی او را عارف و حتی از حلقه‌واسطه‌های مکتب عرفانی خراسان که اساس تفکر عرفانی‌اش بر خوف استوار بوده است، دانسته‌اند. (تصوف و ادبیات تصوف، ص ۳۰) اما مهم‌تر از همهٔ وجوه او، سِمَتِ استادیش بر محمد کرام و محبوبیت خاصش نزد پیروان وی بوده است، تا آنجا که می‌توان به جرأت گفت از مهم‌ترین اسباب طرد و ردّ احمد حرب از طرف علمای حدیث و مورخان متعهد سنتی، همین پیوند و نسبت کرامیه با اوست.^۲ با این حال، می‌توان ریشهٔ تمام این وجوه را مایه‌های عرفانی احوال و افکار احمد حرب دانست که جوهرهٔ تمام فعالیت‌های حیاتی او را، اعمّ از تأویل و نقل حدیث، ارادت محمد کرام و پیروانش به وی و همنشینی‌ها و مراوداتی که با بایزید بسطامی داشته، تشکیل می‌داده است.

نویسنده در این مقاله، ضمن بازیابی و ارائهٔ اسناد زندگی و اقوال وی، سعی می‌کند برخی ریشه‌های فکری مذهب کرامی را در آن‌ها نشان دهد.

دربارهٔ احمد حرب، متأسفانه تا به امروز پژوهشی درخور و مبتنی بر منابع اصیل و جامع صورت نگرفته است و غالباً هرچه هست، نقل پاره‌ای آگاهی‌های کلیشه‌ای و محدود از آثار کسانی چون خطیب بغدادی و شمس‌الدین ذهبی است. برای آنکه در ارائهٔ انبوه آگاهی‌های مهم و پراکنده از میان مآخذ متنوع و متعدد، نوعی سردرگمی و پریشانی حاصل نیاید، شایسته دیدیم پیش از ورود به اصل بحث، بخشی را به توضیح و نقد منابع اختصاص دهیم تا خوانندگان، خود، مستقیماً به جریان تحقیق و ارزیابی منابع و فرآیند پژوهش دسترسی داشته باشند.

نقد منابع

تمام مآخذی که در آن به احمد حرب پرداخته شده، چه به شرح و چه به اشاره، از دو یا سه دسته بیرون نیستند: تاریخی، دینی و عرفانی که دو دسته نخستین بیشتر جای‌ها در هم تنیده‌اند. البته ما هیچ اصرار و الزامی در درستی این بخش‌بندی نداریم و این شیوه را تنها برای رعایت نظمی معمول در پیش گرفته‌ایم. آگاهی‌هایی که در این منابع نهفته است، بیشتر هم‌خوان ماهیت آن‌هاست، مثلاً کتاب‌های تاریخی خیلی به ندرت بر وجهه روحی و احوال عرفانی احمد حرب نظر دارند و تنها در یکی دو تای آن‌ها به کرامات وی اشاره شده است، در حالی که منابع عرفانی با وجود کم‌سخنی و نازک‌گویی، منبع مهم احوال و اقوال او به شمار می‌آیند و اگر احیاناً اطلاعاتی در باب زندگی و زن و فرزند وی ارائه داده‌اند، بسیار محل تأمل و تردید است و مشکل می‌توان از آن‌ها به عنوان اسناد تاریخی و موثق یاد کرد. معیار ما در نقل منابع، قدمت و اصالت مراجع و محتوای آن‌هاست و منابع متأخر را تنها برای تأکید مطالب شبهه‌انگیز و مورد اختلاف مراجع متقدم و احیاناً اقوال شاذشان مورد بررسی قرار داده‌ایم. همچنین ضمن بررسی تمام نوشته‌های متحد القول یک نویسنده مثل خطیب بغدادی (م ۴۶۳)، ذهبی (م ۷۴۸) یا ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۷) تنها کتاب‌هایی را که کامل‌تر یا سهل الوصول‌تر است، ارجاع داده‌ایم.

اما از مشکلات این پژوهش، تشخیص احمد ابن حرب نیشابوری در منابعی است که در آن‌ها تنها به ذکر نام احمد حرب اکتفا شده، در حالی که به این نام، اشخاص برجسته متعدد دیگری نظیر احمد ابن حرب الموصلی، احمد ابن حرب ابن مسمع و احمد ابن حرب ابن محمد بخاری، حتی با شهرت و مقبولیت بیشتری وجود دارند که در منابع حدیثی و تاریخی از ایشان بسیار سخن رفته است.^۳

برای فائق آمدن بر چنین مشکلی ابتدا باید سه کار انجام بگیرد: یکی بررسی سلسله روایت‌هایی است که از این بزرگان بر جای مانده است، دوم اساس قرار

دادن آن دسته روایت‌ها که نام و نسب کامل راویان آن‌ها ذکر شده، و سرانجام، تطابق موقعیت تاریخی و اجتماعی و احوال و افکار ایشان با چنین روایت‌هایی است.^۴ برای مثال، ابن حبان (الثقات، ۱۶۵/۸) حکایتی نقل کرده و نام راویش را تنها احمد بن حرب ذکر کرده است. پس از کمی دقت در مناسبات تاریخی و اجتماعی و جغرافیایی، جای شکی باقی نمی‌ماند که این شخص، همان احمد بن حرب اصفهانی نیشابوری است؛ نظری که شمس‌الدین ذهبی^۵ هم، درستی آن را تأیید می‌کند. (میزان الاعتدال، ۸۹/۱)

۱. منابع تاریخی و حدیثی

نخستین منبعی که نام احمد حرب به صورت مبهم در آن آمده، الثقات ابن حبان است. شبیه این روایت بعدها نیز در التریغیب و الترهیب (۲۷۴/۱) آمده است. همین‌طور حکایتی در شعب الایمان (۳۵/۴) هست که مناسب اندیشه و سلوک صوفیانه اوست و ما دلیلی بر انکار آن نداریم. در منابع شیعه نیز، چنین مورد مشابهی یافت می‌شود که با مقایسه با داده‌های تاریخی ابن عساکر در تاریخ دمشق (۴۶۳/۵) و دیگر کتاب‌ها به‌ویژه منابع متأخر شیعه نظیر بحار الانوار مجلسی جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که احمد حرب در التوحید شیخ صدوق (ص ۲۴) همان احمد حرب نیشابوری است که از راویان مستقیم روایت معروف سلسله الذهب به شمار می‌آید. البته یک نابسامانی جزئی در منابع شیعه به چشم می‌خورد که به نظر، صورت تصحیفی نام اوست و آن این است که در من لایحضره الفقیه (۱۰۷/۳) در سلسله راویان حدیث، نام احمد بن الحرث آمده است که نویسنده هاشم کتاب، آن را حفید محمد البخاری دانسته و برخی دیگر او را همان احمد بن حرب نیشابوری فرض کرده و از «اصحاب الرضا» حسابش کرده‌اند که به نظر درست‌تر می‌آید.^۶

مهم‌ترین و اصیل‌ترین مرجع، هم از لحاظ سند تاریخی و هم از لحاظ انبوهی اطلاع درباره احمد حرب، تاریخ نیشابور الحاکم (م ۴۰۵) است که در دسترس

بسیاری از مورخان و دانشمندان آن روزگار بوده و با کمی خوش‌بینی می‌توان حضور آن را تا زمان حاجی خلیفه، مؤلف کشف‌الظنون، محقق دانست^۶ و امروزه تنها به واسطه یکی از ترجمه‌های تلخیصی موجود از آن کتاب، می‌توان اطلاعاتی در باب احمد حرب به دست آورد. آنچه گفتنش در اینجا ضروری است، این است که در تاریخ الحاکم بنا بر شیوه محققانه و وسواس وی در آوردن انواع اسناد تاریخی و اجتماعی و مذهبی^۷، صفحات بسیاری به احمد حرب اختصاص داده شده بوده که یکی از دلایلش را می‌توان تمایل قلبی وی به احمد حرب و شیعه و کرامیه دانست؛ امری که باعث انتقاد و اتهام بسیاری در باب وی از طرف برخی مورخان و عالمان سنی شده است. (تاریخ نیشابور، ص ۳۷-۳۸) نام و نسب احمد حرب در ترجمه خلیفه نیشابوری، آشفته و مغلوط (احمد ابن حرب و هو سهل ابن فیروز و فیروز هو [ابو] عبدالله الزاهد النیسابوری) نقل شده است؛ چنان‌که حتی مخالف اطلاعاتی است که در همان کتاب از قول یحیی ابن زکریا ابن حرب— «سمعت ابی یقول: تُؤفُّ ابی حرب بن عبدالله الاصفهانی بنیشابور»— آمده است. (تاریخ نیشابور، ص ۸۰-۸۱) اما از جمله اطلاعاتی که در ترجمه خلیفه موجود است و می‌تواند بسیار مغتنم باشد، اصفهانی بودن پدر و احتمالاً اجداد و نیاکان احمد حرب است. مطلبی که تنها ابن جوزی در یکی از کتاب‌هایش به آن اشاره کرده است. ابن جوزی در آنجا او را «احمد بن حرب الاصفهانی» خوانده است. (الضعفاء و المتروکین، ۳۱/۲) از دیگر ارزشمندی‌های تاریخ نیشابور، اشاره به مزار احمد حرب و اهمیت آنجا و استحباب زیارتش و خواندن دعا در آدینه بر مزار اوست؛ نکته‌ای که از محتوای شعری در روضة الواعظین (ص ۲۳۶) نیز فهمیده می‌شود: «... قال الشيخ الامام علی بن احمد الفنجکردی:

یجوز زیارة قبر ابن حرب و تربة حفص و یحیی بن یحیی
فلم لایجوز زیارة قبر ال امام علی بن موسی الرضا؟»
علاوه بر اینها، به مسجدی به نام مسجد احمد بن حرب در این کتاب اشاره شده است که نشانه مقبولیت و محبوبیت وی و مجالس و عیش در نیشابور بوده

است. در همان قول زکریا می‌توان به تاریخ فوت پدرش و نام برادران و سال عمرشان پی برد، اما تنها ناهم‌خوانی این اطلاعات با سایر منابع، حتی کتاب دیگر خود الحاکم - معرفة علوم الحديث (ص ۱۵۷) - نام برادر بزرگ‌تر وی است که در اینجا محمد است و در آن منابع دیگر، حسین. جالب آن است که خطیب بغدادی ضمن بیان روایتی، از ابو عبدالله احمد ابن ابراهیم ابن حرب نیشابوری به عنوان یکی از راویان نام برده که بسیار شاذ است. (تاریخ بغداد، ۴۶۶/۱۱) ذهبی و مزنی و دیگران بعدها همین قول را تکرار کرده‌اند.

پس از تاریخ الحاکم، رایج‌ترین مرجعی که برای نخستین بار، به نقل اتهامات و انتقادات وارد بر احمد حرب می‌پردازد، تاریخ بغداد (۳۴۰/۴) است. با نگاهی به مطالب منقول در باب احمد حرب و حجم زیاد ایرادات و ردیه‌های مطروحه، می‌توان به نظر منفی خطیب در باب وی پی برد، خصوصاً وقتی که در نظر داشته باشیم خطیب، کتاب تاریخ نیشابور را با آن همه حسن اعتقاد درباره احمد حرب در دسترس داشته است. موارد مذکور در تاریخ بغداد، بعدها در کتاب‌های کسانی مثل ابن جوزی، ذهبی، ابن حجر و ابن العماد، کلیشه‌وار تکرار شده است. اما کسی مثل ابن جوزی، هر چند از منتقدین سرسخت احمد حرب است، نسبت به خطیب بغدادی، مطالب اضافه‌تر و موجه‌تری در باب احمد حرب آورده که از آن جمله می‌توان به داستان‌های «برخورد کودکان کوی با وی» و «خواب دیدن زکریا ابن دلویه احمد را» و گفتاری از احمد در باب منازل اربعه اشاره کرد که همه در نوع خود منحصر به فردند و تا اندازه‌ای ساحت شخصیت وی را از اتهامات مطرح شده مبرا می‌کنند. (المنتظم، ۲۱۱/۱۱)

بعد از ابن جوزی، به شمس‌الدین ذهبی می‌رسیم که الحق نسبت به سایر مراجع، مطالب منسجم‌تر و مفیدتری آورده است و البته به نظر می‌رسد که اغلب، منقول از کتاب معروف الحاکم باشد. او حتی از ذکر القاب و خطابه‌های احترام‌آمیز و ارادتمندانه مثل شیخ نیشابور در حق احمد کوتاهی نکرده و تنها بر اساس وظیفه مورّخی‌اش به ذکر پاره‌ای اندک از انتقادات دیگران در باب او

پرداخته است. از آنجا که تقریباً تمام شرح حال و اقوال احمد حرب در دو کتاب معروف ذهبی، *سیر اعلام النبلا و تاریخ اسلام*، به طور یکسان آمده، نگارنده اغلب به یکی از آن‌ها ارجاع داده است. پس از آثار ذهبی، دیگر هیچ منبع تاریخی و دینی نمی‌توان یافت که اطلاعات تازه‌ای درباره‌ی وی داشته باشد. ابن حجر نیز نقطه‌ای به آثار خطیب و ذهبی اضافه نکرده و همچون سلفش - خطیب بغدادی - به اختصار و از روی نفی و انتقاد سخن رانده و حتی از ذکر اقوال مثبت منقول در آثار ذهبی نیز خودداری کرده است.

۲. منابع عرفانی

دسته‌ی دیگر، همان منابع عرفانی‌اند که هر چند حاوی آگاهی‌های تاریخی و مستند نیستند، تنها مآخذ موجود درباره‌ی افکار و احوال احمد حرب‌اند و گویا تعمّدی در کار بوده تا هیچ اطلاعات مشترکی با منابع تاریخی نداشته باشند.^۱

از نخستین منابع عرفانی می‌توان به *کشف المحجوب* (ص ۵۳۶ - ۵۳۷) اشاره کرد که در آن، حکایت فرزند فاسق و میخواره‌ی احمد حرب آمده است که مبین اهمیت رزق حلال و دقت فوق‌العاده عارف بر منبع کسب روزی است. این حکایت، بعدها در *تذکرة الاولیا* (۲۴۱/۱) از عطار نیز آمده است. پس از آن با اندکی احتیاط *نورالعلوم* (نوشته بر دریا، ص ۳۵۹) را می‌توان ذکر کرد، چرا که هنوز هویت مؤلف این کتاب و تاریخ زندگی او بر ما معلوم نیست. (همان، ص ۸۲؛ تصوف و ادبیات تصوف، ص ۳۱۶ - ۳۲۹) حکایت موجود در آن - جانماز فرستادن احمد حرب برای بایزید بسطامی - با *تذکرة الاولیای عطار* و رساله‌ی صوفیانه *ابومنصور اوزجندی* - *مرتع الصالحین و زاد السالکین* (این برگ‌های پیر، ص ۱۴۸) و کتاب *النور سهلگی* (دفتر روشنایی، ص ۲۸۵) مشترک است.

در این میان، آثار مهم و نویافته‌ای موجودند که در حقیقت، بیانگر دیدگاه‌های مذهب کرامی‌اند و مؤلفان آن‌ها نیز از پیروان این مذهب به شمار می‌روند. به همین سبب، هم این آثار و هم مؤلفان آن تا امروز در غبار ابهام و تردید بوده‌اند

و هنوز هم اسناد کافی جهت وضوح بیشتر این منابع و پدیدآورندگان آنها به دست نیامده است. اصلی‌ترین این آثار، کتابی است ظاهراً به فارسی که امروز ما تنها منتخبی از آن را با نام *رونق المجالس و بستان العارفین* در دست داریم که ظاهراً از اصل فارسی همین کتاب است که یکی دو ترجمه عربی صورت گرفته است.^۹ ظاهراً اولین محققى که با صراحت تمام *رونق المجالس* را یک متن کرامی دانسته، محمدرضا شفیعی کدکنی است.^{۱۰} در این کتاب، حکایتی از احمد حرب آمده که در *تذکرة الاولیا* نیز تکرار شده است، اما در نسخه *رونق المجالس* عربی به جای آن حکایت، داستانی دیگر از محاضرة محمد کرام با احمد آمده است.

در اینجا باید به برخی کتاب‌های تفسیری اشاره کرد که ظن غالب آن است که همه جزء آثار کرامیه باشند. کتاب *قصه یوسف (الستین الجامع للطائف البساتین)* یکی از این منابع است که بنا بر تحقیق شفیعی کدکنی، حدود سال‌های تألیف آن بین ۴۶۰ تا ۴۸۰ است. (جشن‌نامه استاد صفا، ص ۳۴۱) در این کتاب قول مغتیمی است از احمد حرب در باب کسب و توکل که تا اندازه‌ای مؤید دیدگاه‌های کرامیه است.

جز این کتاب، از اثر دیگری به نام *الفصول* از یک مؤلف کرامی باید سخن گفت. در آنجا علاوه بر سلسله روایت‌هایی که نام احمد حرب در آن هست و نیز روایت مستقیم از او توسط محمد کرام، داستانی نو از مصاحبت و گفت‌وگوی احمد حرب و بایزید و محمد کرام در باب بی‌اعتنایی به دنیا هست که حکایت از کمال و برتری محمد کرام نسبت به ابن حرب و بایزید بسطامی دارد. عین همین روایت در کتابی مجهول المؤلف و *دائرةالمعارف* گونه از فقه و عرفان و اجتماعیات به نام *بحر الفوائد* (ص ۱۱۰-۱۱۱) آمده است.

کتاب دیگری نیز که در آن به احمد حرب اشاره شده، *گزیده در اخلاق و تصوف* (ص ۲۲۷) از ابونصر طاهر ابن محمد خانقاهی است که ضمن ذکر قولی از احمد حرب، مدعی است که احمد، هزار و هفتصد استاد را شاگردی کرده است.

اما مهم‌ترین مأخذ از لحاظ محتوا و بیان احوال عرفانی احمد حرب، همان تذکره الاولیا (۱/۲۴۰-۲۴۴) است که جز چند قول مشترک با منابعی مثل نور العلوم، کشف المحجوب و رونق المجالس دارای مطالب تازه و مفصلی است که در آن‌ها به اصولی مثل رزق، توکل، ذکر و معامله با غیر مسلمانان خصوصاً زرتشتیان می‌پردازد. از دیگر کتب قابل ذکر، تاریخ‌گزیده (ص ۶۴۰) حمدالله مستوفی است که علی‌رغم ظاهر و عنوانش، هیچ مایه تاریخی ندارد و همانند مراجع عرفانی، تنها به ذکر سه مورد از اقوال او پرداخته است که یکی دو مورد آن بدیع است و بقیه سابقاً در تذکره‌ها آمده است. در منابعی مثل عهد المحمدیه و تنبیه المغتربین و یقظة اولی الاعتبار نیز چند قول و وعظ از او آمده است. آخرین کتاب قابل ذکری که قولی از احمد حرب در آن یافت می‌شود و از این حیث کاملاً منحصر به فرد است، قواعد العرفا (ص ۱۷۴-۱۷۵) از نظام‌الدین ترینی است.

احمد حرب از صفاهان تا نیشابور

الف. زندگی و احوال

احمد ابن حرب ابن عبدالله ابن سهل ابن فیروز، معروف به ابو عبدالله الزاهد النیشابوری (تاریخ بغداد، ۴/۳۴۰) در سال ۱۷۶ در نیشابور چشم به جهان گشود. بنا بر قراین آشکار، نیاکان وی اصفهانی بوده‌اند و چنان‌که از فحوای قول حاکم نیشابوری هم برمی‌آید، پدرش از مهاجرین نیشابور به شمار می‌آمده که از اصفهان بدان‌جا رحل اقامت افکنده بوده است. اینکه برخی او را به اشتباه مروزی گفته‌اند (همان‌جا) ظاهراً چندان اعتباری ندارد. احمد چهار ساله و برادر بزرگترش، حسین (محمد) نه ساله بودند که پدرشان را از دست دادند. هیچ معلوم نیست زمانی که مادر آن‌ها آخرین برادرشان، زکریا را حامله بود (تاریخ نیشابور، ص ۸۰) حرب اصفهانی چه شغلی داشته و در رسته کدام طبقه اجتماعی بوده است، اما از نوع تربیت هر سه فرزندش چنین به نظر می‌رسد که او نیز در

کسوت صاحبان علم و خادمان دین بوده است. (ر.ک: معرفة علوم الحدیث، ص ۱۵۷) بعید نیست که انگیزه او نیز از هجرتش به نیشابور، تحصیل علم و دین بوده باشد.

احمد که دوران کودکی را تحت سرپرستی مادر و برادر بزرگترش حسین (محمد) سپری می‌کرد، بنا به گفته برادر کوچکش، زکریا، از همان آغاز در راه دین و حقیقت گام برمی‌داشت و هنوز طفلی مکتبی بیش نبود که روزه می‌گرفت و چون به سن بلوغ و ادای فریضه رسید، همراه حسین راهی سفر حج شد و ظاهراً در همان جا بود که از محضر ابن عیینه پیر کسب فیض کرد و حدیث شنید. آن‌گاه از آنجا برای طلب علم بیشتر راهی بغداد و کوفه و بصره شد. (سیر اعلام النبلا، ۳۴/۱۱) این شهرها در آن روزگار، مرکز و مرجع علم حدیث و صاحبان آن به شمار می‌آمد. آغاز گذشتن از مراحل سخت و سنگین زهد و مجاهدت‌های عابدانه، بر پا کردن مجالس وعظ و تزکیه، تحریض مردم به زهد و عبادت و نقل حدیث و بعضی فتاوی، همه و همه، ظاهراً از این اقامت وی در عراق عرب شکل گرفت.

تفاوت اندیشه و برجستگی‌های شخصیتی وی، موجب می‌شد تا اختلاف و امتیاز بسیاری میان او و علمای رایج آن روزگار دیده شود. دخالت تجارب روحانی و آزادی بینش او موجب شد تا بسیاری از علمای سستی بر او خرده بگیرند و متهم به روایت احادیث بی‌اصل و منکرش کنند. گویا در یکی از همین مجالس وعظ بود که احمد حنبل، آرای فقهی وی را به باد انتقاد گرفت و ادعا کرد که وی در روایت حدیث، نفسانیت و دیدگاه‌های ذوقی خود را دخالت می‌دهد. (ر.ک: تاریخ بغداد، ۳۴۱/۴) اما احمد از تبلیغ آرای خود به هیچ روی باز نمی‌ایستاد و برای نشر افکارش به وعظ و منبر بسنده نمی‌کرد و به تألیف کتاب‌هایی^{۱۱} مانند *الاربعین فی الحدیث، الکسب* - ظاهراً در باب توکل و جزء اصول اندیشه و سلوک وی بوده که پس از او به محمد کرام و کرامیه نیز منتقل شده است - *الزهد، الدعاء، مناسک، الحکمة و عیال الله* پرداخت. (کشف الظنون،

احمد پس از آنکه به نیشابور بازگشت، تا مرگ مادرش (۲۲۰هـ.ق) در آنجا ماند و پس از آن باز به حج رفت و از آنجا به جهاد با کفر پرداخت. در آن روزگار، بسیاری از زاهدان و صالحان به سبب وظیفه دینی خویش، رهسپار طرسوس و مصیصه می شدند و اصلاً آن بلاد، همواره جایگاه صلحا و زهاد بوده است. (معجم البلدان، ۱۲۸/۴) در این سفر، برخی از یارانش همانند حمش و دیگران که جزء اصحاب ابی عبدالله احمد حرب محسوب می شدند (تاریخ مدینه الدمشق، ۱۱۴/۵۴) همراه وی، دست به فتوحی بزرگ زدند و این افتخار نیز به سایر بزرگی های احمد افزود. گویا پس از این بود که وی به ماوراءالنهر رفت و در بخارا مجلس وعظ بر پا کرد و در جایی به نام درب سمرقند در رباطی اقامت گزید. انبوه مشتاقان از شهر و اطراف آنجا به سوی او روانه شدند و از او علم آموختند و حدیث ضبط کردند. مردم آنجا به سبب فشار و تنگدستی ناشی از خشکسالی، از او دعای باران خواستند و گفته اند پس از این نیایش، آنچنان ابری و بارانی پدید آمد که ابرها پس از دو سال خشکسالی آنجا را سیراب کرد. (کرامات الاولیا، ۳۶/۱)

او در سفری که به واشجرد- از قرای ماوراءالنهر- کرد نیز، همه اهالی آنجا را مشتاقانه به سوی مجلس وعظ و نقل حدیث کشاند. این دل سپاری عموم به وی، علاوه بر جوه زهد و علم و روحانیتش، ناظر به عمق نگاه و اندیشه های اجتماعی اش نیز هست؛ افکار و عقاید نوینی که به نظر می رسد محتوای کتاب *عیال الله* را نیز تشکیل داده و به احتمال قریب به یقین، منشأ و مرجع عقاید اجتماعی و سیاسی کرامیه نیز بوده است. به هر حال، در اینجا نیز از طعن و طرد منتقدان و مخالفانش که یکی از آنها جمعه ابن عبدالله بود، در امان نماند و به ترک شهر مجبور شد. (الثقات، ۱۶۵/۸) احمد پس از این واقعه به نیشابور رفت، اما بنا به گفته ذهبی (سیر اعلام النبلا، ۳۴/۱۱) همان اصحاب رباط در کار او خلط کردند و امیر خراسان، عبدالله ابن طاهر را بدین بهانه که احمد در مجالس، قصد شوراندن خلق را بر مخالفت و دشمنی سلطان و اعوانش دارد، بر ضد وی

برانگیزانندند. البته آمد و شد محمد کرام و تلمذش نزد وی، و احتمالاً حضور لبریز کرامیه در مجلس وعظ او، خود به تنهایی در تصدیق این اتهام، بسنده بود. از این روی، امیر، احمد را احضار می‌کند و وی را به سبب مخالفت و تحریک مخالفان، مدتی تحت فشار و مراقبت گذاشت.^{۱۲} البته اندکی بعد، راست‌کرداری احمد و شماتت دشمنانش بر امیر آشکار شد و دست از انکارش کوتاه کرد، ولی خاطر احمد آزوده‌تر از آن بود که در نیشابور بماند. از این رو عازم مکه شد و مجاور بیت الله الحرام گردید.

از این جا به بعد، دیگر نشانی از او در دست نیست. همین قدر می‌دانیم که باز به نیشابور آمده و در همان جا به سال ۲۳۴ هجری قمری در حدود ۵۸ سالگی چشم از جهان فرو بسته است.^{۱۳} پیکر او را بزرگانی چون اسحاق ابن راهویه و محمد ابن اسماعیل، میان مردم تشیع و سرانجام در مقبره معمر یا باب معمر دفن کردند. (سیر اعلام النبلا، ۴۱۸/۱۲؛ طبقات الشافعیة الکبری، ۱۶۳/۲) بزرگی وی تا بدان حد بود که شیخ المشایخ یحیی معاذ رازی (م ۲۵۸) وصیت کرد که در کنار تربت احمد خاکش کنند آن‌چنان که سر وی بر پای احمد نهاده شود. (تاریخ نیشابور، ص ۲۲۰ و ۲۲۵؛ تذکرة الاولیا، ۲۴۰/۱-۲۴۱) بعدها هم امام صاحب ابی حنیفه در خراسان، ابونصر قاضی نیشابوری، را در همان بقعه، کنار احمد حرب به خاک سپردند. (الجواهر المضية فی طبقات الحنفیة، ص ۱۱۷) تا مدت‌ها مزار احمد حرب، مأوای نیازمندان و محبانش بود؛ چنان‌که هر بامداد آدینه مستحب می‌دانستند که بر سر مزار وی به امید استجابت، دعا بخوانند. ظاهراً این عقیده بر اساس خواب شاگرد وفادارش، زکریا ابن دلویه شکل گرفته بود. او در آن خواب از احمد پرسده خدای با تو چه کرد؟ وی جواب داد: مرا آمرزید و بالاتر از آمرزشم بخشید. باز زکریا پرسید: و آن چه بود؟ گفت: اجابت دعای هر که به قبر من متوسل شود. (المنتظم، ۲۱۱/۱۱)

از فرزندان احمد هیچ اطلاعی در دست نیست، اما سمعانی (الانساب، ۱۱۵/۴) جماعتی را نقل می‌کند که نسب خود را به او می‌رساندند. از این میان، یکی ابو

عبدالجبّار ابن یحیی ابن سعید الحربی الازجاهی، فقیه فاضل سدیدالسیره‌ای بوده است که سمعانی، موفق به سماع حدیث و کسب اجازه از او شد. وی در سال ۵۳۰ هجری وفات یافت.

شخص دیگری که سند اصلی و موثقی به حساب می‌آید، پسرش، ابوالفضائل محمد ابن عبدالجبّار الازجاهی حربی است. از نوادگان و اعقاب زکریا، برادر احمد حرب، نیز فردی مشهور با نام الشیخ العالم الادیب المعمر ابوزکریا می‌شناسیم که مورد قبول عامهٔ علما بوده و پس از صد و ده سال زندگی در ذی‌الحجهٔ سال ۳۹۴ هجری چشم از جهان پوشیده است. (سیر اعلام النبلا، ۵۴۳/۱۶)

ثعالبی نیز یکی از اولاد احمد حرب را با نام ابومحمد الحسن بن المؤمل الحربی شاعر با نمونه‌هایی از شعرش نام می‌برد. (یتیمه الدهر، ۲۰۴/۵)

ب. استادان و شاگردان

منابع موجود در این باب، به طور مشخص تنها به نقل چند نام مشهور و محدود پرداخته‌اند. کسانی در کسوت استادی احمد حرب نظیر محمد ابن اسماعیل ابن ابی‌فدیک (شعب الایمان، ۳۵/۴)، سفیان ابن عیینه (تاریخ بغداد، ۳۴۰/۴)، عبدالله ابن الولید العدنی، ابا عامر العقدی^۴ (تهذیب الکمال، ۲۷۲/۱۶)، ابا داوود الطیالسی (تاریخ بغداد، ۳۴۰/۴)، ابا اسامة حماد بن اسامه (همان‌جا)، عبدالوهاب بن عطا (همان‌جا)، مکی ابن ابراهیم (همان‌جا) و یحیی ابن یحیی (تذکره الاولیا، ۲۴۲/۱) و کسانی در صف شاگردی مثل احمد ابن نصر اللباد (تاریخ بغداد، ۳۴۰/۴)، جعفر ابن محمد ابن سوار النیسابوریون (همان‌جا)، ابراهیم ابن محمد ابن سفیان (تاریخ اسلام، ۳۶/۱۷)، ابراهیم ابن اسحق الانماطی (همان‌جا)، اسماعیل ابن قتیبه (همان‌جا) و زکریا ابن دلویه (همان‌جا) البته اگر سلسله روایات منقول را در منابع معیار قرار دهیم، نام بسیاری دیگر از محدثان و عالمان و متورعان دینی بدان افزوده خواهد شد.^{۱۵} اما آنکه ذکرش در اینجا ضروری به نظر می‌رسد و

جزء تأثیرگذارترین شاگردان وی به شمار می‌آید، محمد کرام، رئیس فرقه کرامیه است؛ هرچند استناد ما در این باب به *الفصول* (گ ۳۰a) است آنجا که روایتی به واسطه محمد کرام از احمد حرب نقل می‌کند^{۱۶} و یا قول خطیب بغدادی، مبنی بر پیروی کرامیه از اوست. (تاریخ بغداد، ۳۴۴/۹) البته بعدها در روایاتی که از زبان کرامیان نقل شد، محمد کرام، برجسته‌تر و واصل‌تر از او معرفی شده است. (ادامه همین مقاله)

به طور کلی، تأثیرپذیری محمد کرام و کرامیه از احمد حرب بسیار واضح است. مثلاً منشأ اعتقاد قوی به توکل که بعدها نماینده مشهور آن عارف کرامی، ابراهیم خواص شد (ر.ک: جستجو در تصوف ایران، ۴۸/۱) در حقیقت، از تعالیم احمد حرب است. مشابه داستان آموزش توکل به فرزند در داستان احمد حرب، به نوعی درباره فرزنددار شدن محمد کرام و توکل او در رونق القلوب (باب ۱۵، حکایت ۹) آمده است. بسامد ترس از عذاب قبر که در اقوال احمد است، همه به تعالیم و اندیشه‌های محمد کرام سرایت کرده است. مشابه خوابی را که زکریا ابن دلویه می‌بیند و در آن احمد، برگزیده خلق و باب حاجات معرفی می‌شود نیز، یکی از سران کرامی - ابو حفص البادغیس - در باب محمد کرام نقل کرده است. (ر.ک: *الفصول* ۶۲b) جز اینها برای محمد کرام هم در آن هنگامی که زندانی بوده است، کرامت استجاب دعا باران ذکر شده است. (الفصول، به نقل از ارج‌نامه ایرج، ص ۹۶)

همچنین سفر و مجاهده و وعظ مسجع به شیوه فصالان را یکجا در احوال اقوال احمد حرب می‌توان سراغ کرد. (ر.ک: جستجو در تصوف، ۴۹/۱) سرانجام آنکه در *الفصول* قول جالبی آمده که سندی روشن در تأثیر احمد حرب در فرقه کرامیه است. در آنجا خطاب به پیرو فرقه کرامیه آمده است: «بر توست که از انبیا، چهار تن و از صحابه خلفای راشدین و از ائمه ابا حنیفه و سفیان و احمد ابن حرب و اباعبدالله را برگزینی تا شفیع تو باشند.» (الفصول، به نقل از ارج‌نامه ایرج، ص ۹۱)

ج. دوستان و منتقدان

احمد حرب به واسطهٔ شخصیت چند وجهی‌اش، دوستان و منتقدان متعدد و متنوعی داشته است. از فعالیت‌های او در زندگی نسبتاً کوتاهش، می‌توان به روایت حدیث و زهدپیشگی و عارف‌مسلمی و غزو با به اصطلاح کفار اشاره کرد. اما زهد و باریکاندیشی در واقع اصلی‌ترین وجههٔ شخصیت اوست که بر سایر وجوهش سایه انداخته است. در باب وی و برادرانش به قضاوت گفته‌اند که وی متورع‌ترین ایشان و حسین، فقیه‌ترین آنان بوده است. (معرفة علوم الحدیث، ص ۱۵۷) ابن حبان تصریح کرده است که محمد کرام، تقشف و ساده‌زیستی را از احمد حرب در طی مصاحبت‌های بسیارش فرا گرفت. (الثقات، ۱۶۵/۸) محمد ابن عبدالرحیم ابو عبدالله التركي، معروف به حمش نیز، یکی از محبان و هم‌زمان وی در غزوات طرسوس است. (تاریخ مدینة الدمشق، ۱۱۵/۵۴؛ تاریخ اسلام، ۳۴۲/۲۰) در باب ابو عبدالله القیسی نیشابوری و ابوالفضل نیشابوری واعظ نیز گفته‌اند که مدتی همنشین احمد بوده‌اند. (تاریخ اسلام، ۲۴۰/۲۲ و ۱۹۶/۲۱) دربارهٔ ارادت یحیی ابن معاذ رازی به وی نیز که پیشتر سخن گفته شد. مهم‌تر از همه، رابطهٔ احمد حرب با بایزید بسطامی است. داستان‌هایی که از این دو نقل کرده‌اند، و او بنا بر نقلی آن‌ها را از نمادهای منشور تاریخی عرفان معرفی می‌کند. احمد حرب، نمایندهٔ زهدمایگی تصوف است؛ چنان‌که جانمایی به سوی بایزید می‌فرستد و از او می‌خواهد شب‌ها بر آن نماز کند و این سند محکمی است در ردّ اتهام مرجئه بودن وی (ر.ک: تاریخ بغداد، ۳۴۴/۹) و جواب بایزید به هدیهٔ متبرک نیز، مبین دید زیبایی‌شناسانهٔ تصوف است آنجا که می‌گوید: «بالش فرست به نزدیک من که در وی زهد هر دو کون باشد تا در زیر سر نهم و بخسیم.» (تذکرة الاولیا، ۲۴۲/۱)

احمد حرب با همهٔ عظمتش در زهد مورد دشمنی و انتقاد بسیاری از رجال عصر خود بوده است و اتهام‌های بسیاری به وی در منابع نسبت داده شده است. احمد ابن حنبل او را به نقل روایات بی‌اصل متهم کرده است و در پیروی از وی،

دیگران نیز احادیث منقول از او را که اغلب به امام اول شیعیان می‌رسد، جزء مناکیب دانسته‌اند. (تاریخ بغداد، ۴/۳۴۰؛ تلبیس ابلیس، ص ۱۹۵) ابن حبان (الثقات، ۱۶۵/۸) که خود از دشمنان اوست، می‌گوید: چون احمد حرب به واشجرد رسید و مردم را به «ارجاء» دعوت کرد، جمعه ابن عبدالله به آنجا رفت و بدعت او را برای مردم آشکار کرد. بی‌تردید انگاره‌های صوفی‌گونه و نیز ارتباطش با محمد کرام، همچنین تلاش‌های مذهبی و اجتماعی او مثل غزوات و وعظ‌های زیبا و سجع‌گونه مخاطب‌پسند و اظهار برخی کرامات مثل خواندن دعای باران و سیراب کردن کشتزارهای سوخته بخارا و اهالی عطش‌زده و گرسنه آنجا، او را آن‌گونه محبوب قلب‌ها کرده بود که رقیبانش او را بر نمی‌تابیدند و اواخر زندگی او را قرین بند و تبعید کردند. (ر.ک: همین مقاله)

البته دوستان او کوشیده‌اند به هر وسیله، دامن وی را از هرگونه اتهامی تطهیر کنند؛ چنان‌که استاد وی، یحیی ابن یحیی^{۱۷} در باب وی گفته بود: «اگر احمد از ابدال نباشد، کسی از ایشان را من نمی‌شناسم.» (سیر اعلام النبلا، ۱۱/۳۴) و یا برادرش، حسین، در ردّ مرجئه بودنش شهادت داده و این قول را که ظاهراً برگرفته از حدیث پیغمبر (ص) است، نقل کرده که «ایمان، قول و عمل است که زیادت می‌پذیرد و نقصان می‌یابد.» (الغنیة عن اهل الکلام و اهلها، ۱/۴۸؛ شعار اصحاب الحدیث، ص ۳۳)

د. اقوال و اصول عقاید

متأسفانه از آثار احمد حرب امروز جز نام، هیچ چیز دیگری در دست نیست و آنچه هست، پاره‌ای اقوال و حکایاتی از اوست که از چنگ علمای متعصب رهایی یافته و در بعضی کتاب‌های شیعه و متصوفه به طور پراکنده جای گرفته است. در منابع، در باب مذهب سخنی نیامده به گونه‌ای که تنها با قراین و تناسبات تاریخی و جغرافیایی می‌توان حدس زد که وی حنفی بوده است. بنیاد اساسی و مایه اصلی تفکرات و شیوه زهدورزی وی را خوف از معاصی و

دنیا دوستی و شرک تشکیل می‌داده است. مسائلی مثل فریبندگی دنیا و آلودگی به گناه، مقدمهٔ هراس از مرگ و عذاب قبر و روز قیامت به شمار می‌آید. هم از این روست که توکل، تهجد، ارتزاق حلال، جهاد، سیر آفاق و تبلیغ و وعظ از اصلی‌ترین شیوه‌های سلوک او است. بدان‌گونه که احمد حرب از طرفی در مصیبه شمشیر برمی‌کشد و دشمنان اسلام را از دم تیغ می‌گذراند و از طرفی با گبرکان نشست و برخاست می‌کند.

۱. در بی‌اعتباری دنیا و عذاب قبر و روز حساب و انجام معاصی

- «مر احمد بن حرب برجل یبنی داراً، فقال لمن هذه؟ قال: لی، قال احمد: الی متی؟» (شعب الایمان، ۳۹۹/۷)

- «المنازل اربعة فثلاثة منها مجاز و الرابع الحقيقة، عمرنا فی الدنيا و مکثنا فی القبور و وقوفنا فی الحشر و منصرفنا الی الابد الذی خلقنا له، فمثل عمرنا فی الدنيا کالمتعشی للحاج لایطمئنون و لایحلون الاثقال عن الدواب لسرعة الارتحال و مکثنا فی القبور مثل احد المنازل للحاج یضعون الاثقال و یستريحون يوماً و لیلة ثم یرتحلون و مثل مقامنا فی الحشر کمقدمهم مکة یوفون الذور و یقضون النسک ثم یتفرقون و کذلک القيامة یفترق فیها الناس الی الجنة او السعیر.» (المنتظم، ۱۱/ ۲۱۰-۲۱۱)

- «الم یأن للذنب ان یتوب، فان ذنبه فی الادیوان مکتوب و هو غدا فی قبره مکروب و به الی النار مسحوب.» (تنبیه المغترین به نقل از تصوف و ادبیات، ص ۲۹۵)
- «یخرج من الدنيا اقوام اغنیاء من کثرة الحسنات فیأتون یوم القيامة مفالیس من اجل تبعات الناس.» (همان‌جا)

- «تعجب الارض من رجلین ممن یمهد مضجعه للنوم و یؤطى فراشه تقول له الارض یا ابن آدم لم لاتذکر طول بلاک فی بلا فراش و تعجب ممن تشاجر مع اخیه فی قطعة منها تقول له الارض لم لا تتفکر فی اربابها قبلک فکم مضی من الناس رجل ملکها و لم یقم فیها.»^{۱۸} (همان‌جا)

- «ما رأیت اسخف من عقولنا نؤثر الظل على الشمس و لانؤثر الجنة على النار.»^{۱۹} (همان جا)

- «من نظر الى بستان او بنیان بشهوة من غير عبرة سلبه الله تعالى حلاوة العبادة اربعين يوماً.» (همان جا)

- «يا عجباً لمن يعرف ان الجنة تزين فوقه و ان النار تسعر تحته كيف ينام بينهما»^{۲۰} (احياء علوم الدين، ۱۱/۴)

- «از خدای بترسید چندان که بتوانید و طاعتش بدارید چندان که بتوانید و گوش دارید تا دنیا شما را فریفته نکند تا چنان که گذشتگان به بلا مبتلا شدند شما نشوید.» (تذکرة الاولیا، ۲۴۲/۱)

- «سه کس از بزرگان مشایخ، بویزید بسطامی، احمد ابن حرب و ابوعبدالله حاضر آمدند. بایزید احمد را گفت: اگر خدای عز و جل همه دنیا را به تو دادی، چه کردی؟ گفت: همه بر متعلمان و فقیهان خرج کردمی تا علم آشکارا شدی و جهل از دنیا برخاستی زیرا که کفر کافران و ظلم ظالمان از جهل است. بایزید گفت: نیکو گفتی. احمد گفت: یا ابایزید اگر همه دنیا تو را بودی، به که دادی؟ گفت: خلقان خدای را جمع کردمی تا وی را یاد کردندی و بر ایشان خرج کردمی. احمد گفت: نیکو گفتی. پس گفتند: یا اباعبدالله اگر دنیا به تو دادندی، چه کردی؟ گفت: اگر توانستمی همه دنیا به یک لقمه کردمی و با سگان سگ نهادمی تا عالمیان دل برگرفتندی. گفتند: تو از همه بهتر گفتی.» (بحر الفوائد، ص ۱۱۰-۱۱۱)

- «نقل است که احمد در عمر خود شبی نخفته بود. گفتند: آخر لحظه ای بیاسای. گفت: کسی را که بهشت از بالا می آریند و دوزخ در نشیب او می تابند و او نداند که از اهل کدام است، این جایگاه چگونه خواب آیدش؟» (تذکرة الاولیا، ۲۴۲/۱)

- «تبعث الناس يوم القيامة على ثلاث فرق: فرقة اغنياء بالاعمال الصالحة، و فرقة فقراء، و فرقة اغنياء ثم يصيرون فقراء مفاليس في شأن التبعات.» (التذكرة فى احوال الموتى و امور الآخرة، ۴۰۹/۱)

- «سئل احمد بن حرب عن الامل فقال: يوم و عن ابی یزید قال: ساعة و عن ابی عبدالله فقال: نفس.» (الفصول، به نقل از ارج نامه ایرج، ص ۹۱)

- «اختلف فی كبائر کم هی؟ و قال احمد بن حرب هی اربع عشرة: الشرك بالله و قتل النفس بغير الحق و عقوق الوالدين و اليمين الغموس و اكل الربا و اكل مال الیتیم و الحیف فی وصیة و قذف المحصنة و قول زور و سحر و الفرار من زحف و ترك الصلاة متعمداً و شرب المسكر و استحلال بيت الحرام.» (همانجا)

- «ابا عبدالله و احمد بن حرب حضرا موضعاً فقطع احمد بن حرب طاقه حشيش من الارض و قال له ابو عبدالله قد حصل عليك خمسة اشياء: اولها شغلت نفسك عن التسبیح و الثانی عودت نفسك الاشتغال بغير ذكر الله و الثالث جعلت ذلك طريقاً یقتدی بك و الرابع منعت مسبحاً عن تسبیح ربه و الخامس الزمت نفسك حجة الله يوم [القیامة]. قال احمد بن حرب: خرب الله بلداً لا یكون فيه مثلک واعظا یا ابا عبدالله.» (رونق القلوب، باب ۲۱، حکایت اول، گ ۷۴a)

- «و سخن اوست که کاشکی که بدانمی که مرا دشمن می‌دارد و که غیبت می‌کند و که بد می‌گوید تا من او را سیم و زر فرستادمی به آخر کار که چون کار من می‌کند از مال من خرج کند.» (تذکرة الاولیا، ۱/۲۴۴)

- «می‌فرماید: لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم. چون به نیکوترین صورتی آفرید بی مروتی باشد به بدترین صفتی مشغول بودن.» (تاریخ گزیده، ص ۶۴۰)

۲. در اهمیت رزق حلال و لقمه پرهیزی

- «اندر حکایات معروف است کی احمد حرب نیشابوری (رض) روزی با جمعی از رؤسا و سادات نیشابور که به سلام وی آمده بودند، نشسته بود که آن پسر شرابخوارش اندر آمد مست و رودنواز و بدیشان برگذشت و از کس نیندیشید. آن جمله متغیر شدند. احمد آن تغیر اندر ایشان بدید و گفت شما را چه بود که تغیری پدیدار آمد. گفتند: به بر گذشتن این پسر بر این حال بر شما ما متغیر شدیم و تشویر خوردیم و وی از تو نیندیشید. احمد گفت: وی

معذور است، از آنچه شبی از خانه همسایه چیزی آوردند خوردنی و من و عیال از آن بخوردیم. آن شب ما را صحبت افتاد و این فرزند از آن بوده است و خواب بر ما افتاد و ورد ما بشد، چون بامداد بود تتبع کار خود بکردیم و بدان همسایه بازگشتیم تا آنچه فرستاده بود از کجاست. گفت: مرا از عروسی آورده بودند، چون نگاه کردیم از خانه سلطانی بود.» (کشف المحجوب، ص ۵۳۶-۵۳۷)

- «امام احمد حرب، پگاه بامداد بر سر چهار سوی نیشابور بگذشت، ابلیس را دید آنجا علمی برکشیده و شیاطین به گرد او صف درکشیده، احمد با او گفت: ای بیچاره به چه طمع آمده‌ای؟ گفت: بازار دنیا خانه من است. من به خانه خویش آمده‌ام. از ایشان پرس تا پیش من به چه می‌آیند. احمد گفت: ایشان کسبی می‌کنند تا قوتی به خانه برند. گفت: من نیز جهدی می‌کنم تا یکی را به دوزخ برم. گفت: ای شخص مدبر از ایشان چه می‌خواهی؟ گفت: ای مرد مقبل همان کی ایشان از من می‌خواهند. ایشان در خانه من نشسته‌اند و دست به مال من دراز کرده، من نیز در سینه ایشان نشسته‌ام و دست به دین ایشان دراز کرده‌ام. ایشان را گو از خانه من به در آیند و دنیا به من رها کنند، تا من از سینه ایشان به در آیم و دین بدیشان رها کنم.» (قصه یوسف، ص ۸۱)

- «در تقوا تا به حدی بود که در ابتدا مادرش مرغی بریان کرده بود، گفت: بخور که در خانه خود پرورده‌ام و در او هیچ شبهت نیست. احمد گفت: روزی به بام همسایه بر شد و از آن بام دانه چند بخورد و آن همسایه لشکری بود، حلق مرا نشاید.» (تذکره الاولیاء، ۱/۲۴۱)

- «و احمد مرید یحیی ابن یحیی بود و او باغی داشت. یک روز اندکی انگور بخورد. احمد گفت: چرا می‌خوری؟ گفت: این باغ، ملک من است. گفت: در این دیه، یک شبان‌روز آن وقف است و مردمان این را گوش نمی‌دارند. یحیی ابن یحیی توبه کرد که بیش از آن باغ انگور نخوردم.» (همان، ۱/۲۴۲)

۳. در باب ذکر و تعبد و اخلاص

- «این احمد به صفتی بوده است که چندان ذکر بر وی غالب بود که مزین می‌خواست که موی لب او راست کند او لب می‌جنبانید. گفتش: چنان توقف کن که این مویت راست کنم. گفتم: تو به شغل خویش مشغول باش. تا هر باری چند جای از لب او بریده شدی.»^{۲۱} (همان، ۲۴۱/۱)

- «احمد حرب نیشابوری را گویند شبی در صومعه رفته بود به عبادت کردن. باران در استاد، باد و رعد و برق برخاست. دلش به سو[ی] خانه و کالا مشغول شد. از گوشه صومعه آوازی آمد. گفت: یا احمد منت بر ما منه به آمدن تو اینجا که آنچ بهترین توست از تن تو به دنیا سپرده [ای] یعنی دل و آنچه بترین است به درگاه ما آورده‌ای یعنی تن.» (رونق المجالس، ص ۱۸۱)

- «ملک قبول دل‌هاست و دل‌ها در قبضه خداوند یکتاست، هر که را مقبول قبول سازد به نظرات صاحب‌دانش بنوازد و هر که را از دل‌های درویشان بیندازد، به مشکلات نیران نکبت مذلتش بگذارد.» (قواعد العرفا، ص ۱۷۵)

- «اکثر ذکر الايام الثلاثة يوم خروجك من الدنيا الى الآخرة و يوم خروجك من القبر و يوم دخولك الجنة او النار.» (الفصول، نسخه آستان قدس، ۱۶۶)

- «احمد به نزدیک بویزید جای نمازی فرستاد، گفت: چون نماز کنی به زیر قدم افکنی. بویزید باز فرستاد و گفت: بالش فرست به نزدیک من که در وی، زهد هر دو کون باشد تا در زیر سر نهم و بخسبم.»^{۲۲} (تذکرة الاولیا، ۲۴۱/۱)

- «مرُّ احمد بن حرب بصبيان يلعبون، فقال احدهم: أمسكوا فإنَّ هذا احمد بن حرب الذى لاينام الليل قال: فقبض احمد على لحيته و قال: الصبيان يهابونك بأنك لاتنام و انت تنام. قال فاحيا الليل بعد ذلك أن توفى لم ينم الليل.» (المنتظم، ۲۱۰/۱۱)

- «قال احمد بن حرب: قد جرَّبته فوجدته حقاً.» (الترغيب و الترهيب، ۲۷۴/۱)

- «مثل الذى يعلم الناس الخير و يرشدهم اليه مثل من استاجر اجراً يعملون له بآبدانهم و اموالهم الليل و النهار فى حياته و بعد مماته.» (تنبيه المغترين، ص ۲۹۵)

۴. در برتری جهاد و انفاق بر حج

- «المقام طرسوس فی وقتنا هذا احبّ الیّ من الجوار بمكة.» (بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، ۲۰۲/۱)

- «لو ان رجلاً وقف بالعرفات بحجة تطوع و آخر بخراسان يتصدق بمائة الف لفضلت الموقف علی صاحب صدقة.» (الفصول، نسخه آستان قدس، ۱۶b)

۵. در اهمیت توکل

«نقل است که احمد حرب، فرزندی را بر توکل راست می‌کرد، گفت هر گاه که طعامت باید یا چیزی دیگر بدین روزن رو و بگوی بار خدایا مرا نان می‌باید پس هر گاه که کوزک بدان موضع رفتی چنان ساخته بودند که آنچه او خواستی، در آن روزن افکندندی. یک روز همه از خانه غایب بوذند، کوزک را گرسنگی غالب شد. بر عادت خود به زیر روزن آمد و گفت: ای بار خدایا، نام می‌باید و فلان چیز در حال در آن روزن به او رسانیدند. اهل خانه بیامزند، وی را دیدند نشسته و چیزی می‌خورد. گفتند: این از کجا آوردی؟ گفت: از آن کس که هر روز می‌داد، بدانستند که این طریق او را مسلم شد.» (تذکره الاولیا، ۲۴۱/۱)

۶. در مصاحبت و مخالطت

- «احمد حرب گفت هزار و هفتصد استاد را شاگردی کردم. اگر سه سخن نیاموختمی، از عذاب خدای عز و جل نرستمی: یکی تا گلو را قهر نکردم از هوای تن نرستم، دوم تا از یار بد نبریدم سلامت دین نیافتم، [سوم تا از رد و قبول خلق چشم نپوشیدم توانایی گفتن حق را به دست نیاوردم].»^{۳۳} (گزیده در اخلاق و تصوف، ص ۲۲۷)

- «لیس شیء انفع لقلب العبد من مخالطة الصالحین و النظر الی افعالهم و لیس شیء اضر علی القلب من مخالطة الفاسقین و النظر الی افعالهم.» (تنبيه المغترین، ص ۲۹۵)

۷. معامله و مسامحه با غیر مسلمانان خصوصاً گبران^{۲۴}

نقل است که احمد، همسایه [ای] گبر داشت بهرام نام. مگر شریکی به تجارت فرستاده در راه آن مال را دزدان ببردند. خبر چون به شیخ رسید، مریدان را گفت: برخیزید که همسایه ما را چنین چیزی افتاده است تا غمخوارگی کنیم اگر چه گبر است، همسایه است. چون به در سرای او رسیدند، بهرام آتش گبری می سوخت. پیشباز دوید آستین او را بوسه داد. بهرام را در خاطر آمد که مگر گرسنه اند و نان تنگ است تا سفره بنهم. شیخ گفت: خاطر نگاه دار که ما بدان آمده ایم تا غمخوارگی کنیم که شنیده ام که مال شما دزد برده است. گبر گفت: آری چنان است اما سه شکر واجب است که خدای را بکنم: یکی آنکه از من بردند نه من از دیگری، دوم آنکه نیمه بردند و نیمه نه. سوم آنکه دین من با من است، دنیا خود آید و روذ. احمد را این سخن خوش آمد، گفت: این را بنویسید که از این سه سخن بوی مسلمانی می آید. سپس شیخ روی به بهرام کرد گفت: این آتش را چرا می پرستی؟ گفت: تا مرا نسوزد. دیگر آنکه امروز چندین هیزم بذو دادم فردا بی وفایی نکند تا مرا به خدای رساند. شیخ گفت: عظیم غلط کرده ای! آتش ضعیف است و جاهل بی وفا، هر حساب که از او برگرفته ای باطل است، که اگر طفلی پاره ای آب بدو ریزد بمیرد، کسی که چنین ضعیف بود، تو را به چنان قوی کی تواند رسانید؟ کسی که قوت آن ندارد که پاره خاک از خود دفع کند، تو را به حق چگونه تواند رسانید؟ دیگر آنکه جاهل است، اگر مشک و نجاست در وی اندازی، بسوزد و نداند که یکی بهتر است و از اینجاست که از نجاست و عود فرق نکنند، دیگر آنکه تو هفتاد سال است تا او را می پرستی و هرگز من نپرستیده ام، بیا تا هر دو دست در آتش کنیم تا مشاهده کنی که هر دو را بسوزد و وفاء تو نگاه ندارد. گبر را این سخن در دل افتاد گفت: چهار مسئله بپرسم اگر جوابی دهی ایمان آورم، بگوی که حق تعالی چرا خلق آفرید و چون آفرید چرا رزق داد و چرا میرانید و چون میرانید چرا برانگیزد؟ گفت: بیافرید تا او را بنده باشند و رزق داد تا او را به رزاقی بشناسند و بمیراند تا او را به قهاری

بشناسند و زنده گردانید تا او را به قادری و عالمی بشناسند. بهرام چون این بشنید گفت: اشهد ان لا اله الا الله و چون وی مسلمان گشت، شیخ نعره زد و بیهوش شد. ساعتی بوذ به هوش باز آمد. گفتند: یا شیخ سبب این چه بود؟ گفت: در این ساعت که انگشت شهادت بگشادی در سرم ندا کردند که احمد! بهرام هفتاد سال در گبری بود ایمان آورد تو هفتاد سال در مسلمانی گذاشته تا عاقبت چه خواهی آورد؟» (تذکره الاولیا، ۱/۲۴۲-۲۴۴)

نتیجه‌گیری

احمد حرب اصفهانی نیشابوری از صوفی-زاهدان اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری است که به سبب تازگی‌های آرای فقهی و انگاره‌های عرفانی و اجتماعی‌اش در عهد خود بسیار مورد توجه و بحث‌برانگیز بوده است. بخش عمده انتقادات و اتهاماتی که بر وی در طول حیات و پس از آن وارد شده است، به سبب نزدیکی و ارادت کرامیه به وی است. ریشه بسیاری از شیوه‌های فکری و رفتاری کرامیه را مثل خوف، توکل، سفر، جهاد، وعظ آهنگین در اقوال و احوال وی می‌توان بازجست چنان‌که در پاره‌ای موارد منابع کرامی از زندگی احمد حرب برای شیخشان الگوبرداری کرده‌اند. بخش دیگری از خرده‌گیری‌های منتقدانش به باریکاندیشی‌های عارف‌مآبانۀ او و مصاحبت‌های دوستانه‌اش با صوفیانی چون بایزید بسطامی و یحیی معاذ رازی باز می‌گردد. هم از این روست که مطالعه زندگی و گفتار وی در بررسی جریان تاریخی زهد و تصوف به‌ویژه مکتب خراسان، مفید به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. شایان ذکر است که در باب احمد حرب دو مقاله بسیار کوتاه و دایرة‌المعارفی هم نوشته شده است که البته بسیار کلی و مختصر به وی پرداخته‌اند. (ر.ک: تصوف و ادبیات تصوف، ص ۲۹۳-۳۰۰؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۸/۷)

۲. استاد محمدرضا شفیعی کدکنی (ارج‌نامه ایرج، ۶۱/۲ - ۶۹) حقیقت این مذهب را مایه‌های عرفانی آن دانسته است که دارای نگاه‌های نوین اجتماعی نیز بوده است و همین امر هم موجب محبوبیت فراوانش در میان عامه مردم و نفرت دستگاه حاکمه و علماء وابسته به آن بوده تا آنجا که کسانی نظیر عبدالقاهر بغدادی و حکیم سمرقندی ضمن بستن اتهامات دروغین به کرامیان، مذهب و نهضت آنان را تا حد یک فرقه قشری کلامی تنزل داده‌اند. اما از نشانه‌های تأیید این مطلب که احمد حرب تا حد زیادی قربانی محبوبیتش نزد کرامیه شده است، می‌توان به این نکته اشاره کرد که جز برخی از کتاب‌های کرامی- که بسیار پنهانی و نامعلوم در دسترس بوده‌اند و از حسن اتفاق به دست ما رسیده‌اند- منابع عمده و مهم تاریخی چندانی تا قبل از انقراض کرامیه در باب احمد حرب وجود ندارد و کسانی مثل ذهبی با استفاده از شرایط مساعد تاریخی و البته وسعت مشربشان صفحات چندی را به او اختصاص داده‌اند. (ر.ک: همان‌جا، نیز جست‌وجو در تصوف ایران، ۱/ ۴۷ - ۴۹)

ابن جوزی (العلل المتناهیة، ۱/ ۱۲۸) در این باب نظری جالب و انتقادی بیان کرده که بسیار قابل توجه و مغتنم است: «و قال المصنفُ [ابن جوزی] و قد بُنی علی هذا الحدیث الذی بینا علَّله جماعة من العلماء، فصنَّف كل منهم اربعین حدیثاً: منهم من ذکر فیها الاصول و منهم من قصد علی الفروع و منهم من اورد فیها الرقائق و منهم من جمع بین الكل فاولهم ابو عبدالرحمن عبدالله بن المبارک المروزی و بعده ابو عبدالله محمد بن اسلم الطوسی و احمد بن حرب الزاهد و ابو محمد الحسن بن سفیان النسوی.» این قول دقیقاً مؤید همان دیدگاه عرفانی و باریک‌بینی‌های متصوفانه او در امر دین و حدیث است که از مهم‌ترین دلائل رد و طعن محدثین سخت‌گیر درباره احمد حرب نیز به شمار می‌رود.

۳. برای مثال، مصححان دانشمند سیر اعلام النبلاء ذهبی احمد حرب الموصلی مذکور در کتاب شیخ رازی- الجرح و التعدیل- را به جای احمد ابن حرب نیشابوری ارجاع داده‌اند. (ر.ک: الجرح و التعدیل، ۱۴۹/۲)

۴. در طول تحقیق، بر اساس قیاس سلسله روایت‌ها، فهرست استادان و شاگردان این بزرگان بر ما معلوم شد، مثلاً آنجا که حدیث از طریق ابی معاویه الاعمش یا قاسم بن یزید روایت می‌شود، مقصود همان احمد حرب الموصلی است که در واقع مقامش به عنوان یک محدث و عالم مقبول‌تر از احمد حرب نیشابوری است و کتب حدیث سرشار از سلسله روایاتی است که وی از راویان آنهاست. گمان می‌کنم اشتباهی از این دست، دامن محقق بزرگ چون ابن عماد حنبلی را نیز گرفته است آنجا که می‌گوید «خَرَجَ لَهُ النَّسَائِيُّ قَالَ [ذهبی] فی المغنی عن ابن عیینة له منا کثیر» که به نظر می‌رسد او نیز احمد حرب الموصلی را با احمد حرب نیشابوری اشتباه گرفته از آن رو که در هیچ یک از کتب عمده و مشهور نسائی حتی نام احمد حرب نیشابوری دیده نشد. گذشته از آن‌ها خود متن *شذرات الذهب* در این مورد به خصوص گرفتار افتادگی و تصحیف است، چرا که نام ذهبی بعد از نسائی افتاده است. (ر.ک: *شذرات الذهب*، ۸۰/۳)

۵. در هامش من *لایحضره الفقیه* نویسنده او را احمد ابن حرب محمد البخاری دانسته است، اما مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری در *قاموس الرجال علی رغم ذکر عنوان «احمد بن الحرث الزاهد»* در توضیحاتش با ذکر اسنادی از ابن داوود، میرزا نوری و حائری سرانجام به همان ارجاعات معروف و مشهور یعنی اقوال خطیب بغدادی و ذهبی تکیه کرده است. (ر.ک: *قاموس الرجال*، ۱/ ۴۱۳- ۴۱۵؛ من *لایحضره الفقیه*، ۳/ ۱۰۷)

۶. ر.ک: مقدمه *مصحح تاریخ نیشابور*، ص ۲۹. قول برتلس بسیار بعید به نظر می‌رسد، آنجا که می‌گوید: «نقل قول‌های فراوانی از آن- *تاریخ نیشابور* - در *مطلع الشمس* اثر اعتمادالسلطنه می‌بینیم و بدین سان می‌توان فکر کرد که در سده گذشته این اثر در دسترس تاریخ‌نویسان ایرانی بوده است.» (ر.ک: *تصوف و ادبیات*، ص ۲۹۳)

۷. ر.ک: *میزان الاعتدال ذهبی*، ۱/ ۸۹: «... و له ترجمه طولی فی تاریخ الحاکم...».

۸. این نکته می‌تواند گواهی باشد بر بی‌اهمیت تلقی شدن مرده‌ریگ علوم جاری نزد عرفا و توجه عمیق آن‌ها به فرهنگ زنده عامه مردم و اقوال مشایخشان که سینه به سینه به آن‌ها می‌رسیده است.

۹. در اینجا لازم می‌دانم که از استاد شفیعی کدکنی به پاس سخاوتمندان برای در دسترس نگارنده قرار دادن نسخه‌های خطی *الفصول و روتق عربی و مختصر آن* (میری، چاپ مکه)

سپاس‌گزاری کنم. برای نظرات آقایان ماسینیون و فان اس و خانم حتوم به‌ترتیب به مراجع ذیل رجوع کنید:

Essai Sur les origines du lexique de la Mysitique Musulmane, Massignon louis, Nouvelle edition, Paris, 1954.

An Eleventh century karrami Text: Abu- Hafs an-Naisaburi Raunaq, Abdel Afaf & Baki Hatoum, Al-Majalis UMI Disseration Services, Ann Arbor, UMI, 1991.

«متوفی درباره کرامیه»، پرفسور فان‌اس، مترجم دکتر احمد شفیعیها، مجله معارف، شماره ۲۵، ص ۱۱۸-۱۳۶.

۱۰. «سفینه‌ای از شعرهای عرفانی قرن چهارم و پنجم»، محمدرضا شفیعی‌کدکنی، جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، ص ۳۵۸-۳۵۹ و نیز «نخستین تجربه‌های شعر عرفانی در زبان پارسی نگاهی به اسناد نویافته درباره ابوذر بوزجانی»، شفیعی‌کدکنی، جشن‌نامه استاد عبدالحسین زرین‌کوب، درخت معرفت، ص ۴۳۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵.

۱۱. ذهبی هم همان کتاب‌ها را نقل کرده با این توفیر که از «الکسب» با عنوان «التکسب» یاد کرده است.

۱۲. لازم است یادآوری شود که این عبدالله ابن طاهر از آن دست حاکمانی است که در تاریخ به زیبایی و صلاح و علم دوستی و انجام خیرات و آبادانی معروف است. در تذکرة الاولیا آمده است که چون امیر خراسان شد و به نیشابور آمد، همه اعیان به سلام وی آمدند جز دو کس: یکی احمد حرب و دیگری محمد اسلم طوسی و چون او دلیل نیامدنشان را زهد و ربانیتشان درمی‌یابد، خود به سلام ایشان می‌رود و گفته‌اند احمد چون به ناچار اذن ورود به وی می‌دهد، ساعتی تمام سر در پیش می‌افکند و چون در وی می‌نگرد، می‌گوید: «شنوده بودم که مرد نیکورویی، ولیکن منظر بیش از آن است. نیکوروی‌تر از آنی که خیر دادند. اکنون این روی نیکو را به معصیت و مخالفت امر خدای زشت مگردان.» (تذکرة الاولیا، ۱/۲۳۹) در محبوبیت عبدالله ابن طاهر همین بس که گفته‌اند زکریا ابن دلویه، شاگرد احمد حرب هر جمعه ابتدا زیارت قبر وی می‌کرد. سپس به زیارت قبر استاد و دیگر زهاد می‌پرداخت و چون دلیل این امر را پرسیدند، گفت: آنچه عبدالله ابن طاهر در این دنیا کرده تا قیامت آثارش باقی و آبادانی‌اش آشکار است، ولی زهد ایشان با آن نسنجد. (تاریخ مدینة الدمشق، ۲۹/۲۴۱)

۱۳. تقریباً تمام منابع بر تاریخ ولادت و فوت وی معتقدند. (سیر اعلام النبلا، ۳۴/۱۱) البته ابن جوزی، ماه فوت او را رجب ذکر کرده است. (المنتظم من تاریخ الامم و الملوك، ۲۱۱/۱۱)

۱۴. ضبط بعضی از اسامی مذکور در تاریخ اسلام (۳۶/۱۷) از قبیل همین مورد که النقدي ضبط شده است، دچار اشکال و تصحیف است.

۱۵. استادانی مثل صالح ابن عبدالله ترمذی (شواهد التنزیل، ۴۴/۱)، جعفر ابن عبدالرحمن (الفصول، ۵۹b)، حماد ابن سلیمان نیشابوری (تاریخ دمشق، ۱۷۴/۴۷)، محمد ابن عبید طنافسی (تاریخ اسلام، ۳۶/۱۷)، حفص ابن عبدالرحمن (همان جا)، عبدالوهاب الخفاف (همان جا)، عامر ابن خداج یا خداهش (همان جا)، احمد ابن حاج ابو عبدالله العامری النیسابوری (جواهر المزیئة فی طبقات الحنفیة، ۶۳/۱)، عبدالله ابن عبدالرحمن ابن ملیحه نیسابوری (لسان المیزان، ۳۰۸/۳)، محمد ابن معاذ الهروی (الاصابة تمييز الصحابة، ۳۲۰/۲)، امام علی ابن موسی الرضا (التوحید، ص ۱۷؛ كشف الغمة، ۲۹۹/۳)، عیسی ابن ابی عیسی الدارابجردی (الانساب، ۳۲۷/۵)، ابو غیاث نیسابوری (تاریخ اسلام، ۶۹/۱۴)، ابوسهل احمد ابن محمد ابن زیاد (اللاکلی المصنوع، ۱۵۴/۱)، مطرف ابن عبدالله نیشابوری (المتفق و المفترق، ۳۱۵/۳) و سهل ابن سعد ساعدی (المتفق و المفترق، ۲۰/۲) و شاگردانی چون صاحب ابن حاتم الفرغانی (تاریخ بغداد، ۳۴۰/۴)، اسماعیل بن عبدالله بن خالد (شواهد التنزیل، ۴۴/۱)، عباس بن حمزه (تاریخ اسلام، ۶۹/۱۴)، ابوسهل احمد ابن محمد ابن زیاد (الموضوعات، ۱۹۸/۱)، ابراهیم ابن سفیان (تاریخ اسلام، ۶۹/۱۴)، نصر ابن محمد بلخی (همان جا)، ابراهیم ابن جعفر ابن احمد ابن ایوب المصری یا المصیصی (میزان الاعتدال، ۸۹/۱)، محمد ابن شادل یا شادان (سیر اعلام النبلا، ۳۳/۱۱)، ابو عبدالله محمد ابن زیاد نیسابوری (الانساب، ۲۰۷/۲)، یحیی ابن زکریا ابن حرب النیسابوری (تاریخ اسلام، ۳۲۸/۲۱)، محمد ابن دلویه نیشابوری (همان، ۹۸/۲۳)، ابو عبدالله محمد ابن عمرو القیراطی نیشابوری (همان، ۲۵۴/۲۳) و محمد ابن علی المقری. (المتفق و المفترق، ۲۰/۲)

۱۶. در منابع موجود هر چند نسبت شاگردی محمد کرام به احمد حرب ذکر شده است، تنها در الفصول روایاتی موجود است که شخص محمد کرام از احمد حرب نقل کرده است و این در نوع خود مغتنم و منحصر به فرد است.

۱۷. در المنتظم ابن جوزی، این شخص یحیی ابن معین آمده که اشتباه به نظر می‌رسد چون سایر منابع بر نام یحیی ابن یحیی، که به قول عطار استاد احمد بوده است، متفق‌اند.
۱۸. بخش اول این قول با اندکی تفاوت هم در این کتاب (۲۱۱/۱۱) و هم در *احیاء علوم‌الدین* (۴۸۶/۴) آمده است: «ان الارض لتعجب من رجل یمهد فراشه للنوم فی دار الدنيا و تقول له الی تذکر طول رقادک فی بطنی من غیر ان یکون بینی و بینک فراش.»
۱۹. این قول چنین نیز نقل شده است: «ان احدنا یؤثر الظل علی الشمس ثم لا یؤثر الجنة علی النار.» (احیاء علوم‌الدین، ۵۳۴/۴)
۲۰. این قول نیز در منابع چنین ترجمه شده است: «او را پرسیدند چرا شب نمی‌خسبی؟ گفت: عمری که از بهر طاعت داده‌اند چگونه در غفلت صرف کنم؟» (تاریخ گزیده، ص ۶۴۰)
۲۱. در دفتر روشنائی (ص ۲۸۵) این حکایت چنین آمده است: «احمد بن حرب حصیری نزد بایزید فرستاد و نامه‌ای همراه آن که شب بر این حصیر نماز کن. بایزید در پاسخ او نوشت: من همه عبادات اهل آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه را گرد آوردم و در مخله‌ای کردم و در زیر سر خویش نهادم.»
۲۲. این داستان در *سیر اعلام و تاریخ اسلام* هم آمده است. (همان‌جا)
۲۳. در کتاب *گزیده در اخلاق و تصوف*، دو سخن بیشتر از این سه سخن که احمد حرب اراده کرده، نیامده است و ما بر اساس تشابهی که میان فرم این سخن با روایتی منقول از نصر ابن محمود بلخی در *سیر اعلام* وجود داشت، سخن سوم را بر آن افزودیم. روایت نصر چنین است: «قال نصر بن محمود البلخی، قال احمد بن حرب: عبدت الله خمسين سنة فما وجدت حلاوة العبادة حتى ترکت ثلاثة اشياء: ترکت رضی الناس حتی قدرت ان اتکلم بالحق و ترکت صحبة الفاسقين حتی وجدت صحبة الصالحين و ترکت حلاوة الدنيا حتى وجدت حلاوة الآخرة.»
۲۴. این خصیصه نیز بعدها در میان کرامیان جزء ویژگی‌های عامشان به شمار می‌رود؛ چنان‌که در باب اسحق ابن محمشاذ (متوفی ۳۸۳) گفته‌اند که بیشتر از پنج هزار گبر و ذمی را مسلمان کرد (ر.ک: ظهور کرامیه در خراسان، ص ۱۲۸) بنا به قول رونق‌القلوب (باب ۲۱، حکایت سوم) خود محمد کرام نیز در این امر پیشتاز بود تا بدان‌جا که روزی در کوی پایش می‌لغزد، دست به دیوار می‌گیرد پس نزد صاحب آن دیوار و آن ملک می‌رود، چون

مالک آنجا می‌بیند شیخ کرامی آمده است تا برای چنین چیزی از وی حلالیت بطلبد.
در حال به دین اسلام مشرف می‌شود.



منابع

- احیاء علوم‌الدین؛ محمد ابن محمد غزالی، دار المعرفة، بیروت، بی تا.
- ارج نامه ایرج (مجموعه مقالات)؛ «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی و سخنانی نو یافته از او»؛ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۷۷.
- الاصابة فی تمیز الصحابه؛ ابن حجر عسقلانی، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الجبل، بی جا، ۱۴۱۲.
- الاکمال الکمال؛ ابن ماکولا، دایرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد ۱۳۸۱.
- الانساب؛ عبدالکریم سمعانی، شیخ عبدالرحمن ابن یحیی المعلمی الیمانی، طبعه الاولی، دایرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۲.
- این برگ‌های پیر؛ ابومنصور اوزجندی، تصحیح نجیب مایل هروی، چ ۱، نشر نی، تهران ۱۳۸۱.
- بحر الفوائد؛ به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵.
- بغیة الطلب فی تاریخ الحلب؛ کمال‌الدین عمر ابن ابی جراده، تحقیق دکتر سهیل زکار، دارالفکر، بیروت ۱۹۸۸ م.
- تاریخ اسلام؛ شمس‌الدین ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، طبعه الاولی، دارالکتاب العربی، بیروت ۱۴۰۷ ق.
- تاریخ بغداد؛ خطیب بغدادی، دراسة و التحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، طبعه الاولی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ ق.
- تاریخ گزیده؛ حمدالله مستوفی، تصحیح عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- تاریخ مدینة دمشق؛ ابن عساکر، تحقیق علی شریف، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۵ ق.
- تاریخ نیشابور؛ ابو عبدالله حاکم نیشابوری، ترجمه محمد ابن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، آگه، تهران ۱۳۷۵.

- تذکرة فی امور الموتی و امور الآخرة؛ محمد ابن احمد قرطبی، تحقیق سید الجمیلی، دار ابن زیدون، قاهره ۱۴۰۶ق.
- تذکرة الاولیا؛ عطار نیشابوری، تصحیح و تحشیة نیکلسون، مطبعة بریل، لیدن ۱۹۰۵م.
- الترغیب و الترهیب؛ عبدالعظیم ابن عبدالقوی المنذری، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، طبعة الاولى، دار الکتب العلمیه، بیروت ۱۴۱۷ق.
- تصوف و ادبیات تصوف؛ یوگنی برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، چ ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۶.
- تکملة الاکمال؛ محمد ابن عبدالغنی البغدادی، تحقیق عبدالقیوم عبدالربیب النبی، جامعة ام القرى، مکه، بی تا.
- تلبیس ابلیس؛ عبدالرحمن ابن علی ابن محمد ابن الجوزی، تحقیق سید جمیلی، طبعة الاولى، دار الکتب العربی، بیروت ۱۴۰۵.
- التمثیل و المحاضرة؛ ابی منصور ثعالبی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، دار الکتب العربیة، قاهره ۱۳۸۱.
- التوحید؛ شیخ صدوق، تحقیق سید هاشم حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۷.
- تهذیب الکمال؛ ابوالحجاج کمال‌الدین یوسف المزی، تحقیق بشار عواد معروف، الطبعة الرابعة، مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۰۶ق.
- الثقات؛ ابن حبان، طبعة الاولى، مؤسسة الکتب الثقافیة، بی جا، ۱۳۹۳.
- الجرح و التعذیل؛ ابن ابی حاتم، تحقیق عبدالرحمن ابن محمد، طبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۳۷۱.
- جست‌وجو در تصوف ایران؛ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چ ۴، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- جشن‌نامه استاد ذبیح‌الله صفا، «سفینه‌ای از شعرهای عرفانی قرن چهارم و پنجم»؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، به کوشش محمد ترابی، تهران ۱۳۷۷.
- جشن‌نامه استاد عبدالحسین زرین‌کوب، درخت معرفت، «نخستین تجربه‌های شعر عرفانی در زبان پارسی نگاهی به اسناد نویافته درباره ابوذر بوزجانی»، محمدرضا شفیعی کدکنی، به کوشش علی اصغر محمدخانی، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۷۶.
- الجواهر المضية فی طبقات الحنفیة؛ عبدالقادر ابن ابی الوفاء القرشی، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، نشر هجر، ریاض ۱۴۱۳ق.

- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چ ۱، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۵.
- روضة الواعظین؛ محمد ابن الفتال النیشابوری، تحقیق السید محمد مهدی السید حسن الخراسانی، منشورات الرضی، قم ۱۳۷۶.
- «سخنان نویافته دیگر از محمد ابن کرام»؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، مجله مطالعات عرفانی، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- سیر اعلام النبلا؛ شمس‌الدین ذهبی، تحقیق شعیب الارنؤوط، الطبعة التاسعة، مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۱۲ق.
- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ ابن العماد حنبلی، مكتبة القدسی، مصر ۱۳۵۰.
- شعار اصحاب الحدیث؛ ابن اسحاق الحاکم، تحقیق صبحی السامرایی، دار الخلفاء، کویت، بی تا.
- شعب الایمان؛ ابوبکر احمد ابن حسین البیهقی، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ق.
- شواهد التنزیل؛ حاکم حسکانی، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، الطبعة الاولى، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، تهران ۱۴۱۱ق.
- الضعفاء و المتروکین؛ ابن جوزی، تحقیق عبدالله القاضی، طبعة الاولى، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۶ق.
- طبقات الشافعیة کبری؛ سبکی، تحقیق و تصحیح دکتر عبدالفتاح الحلو و محمود محمد الطناحی، انتشارات هجر، قاهره ۱۳۸۳.
- ظهور کرامیة در خراسان؛ ادموند بوزورث، ترجمه اسماعیل سعادت، مجله معارف، شماره پانزدهم، آذر و اسفند ۶۷.
- العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة؛ عبدالرحمن ابن علی ابن جوزی، تحقیق خلیل المیس، دار الکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۳ق.
- الغنیة عن الکلام و اهله؛ احمد بن الخطابی، حققها عمر حسن القیام، الرسالة و دار البشیر، بی جا، بی تا.
- الفصول؛ شیخ عبدالوهاب حنفی، نسخه آستان قدس به شماره ۱۷۱ و نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۶۹۴۲.

- قاموس الرجال؛ شیخ محمدتقی التستری، الطبعة الاولى، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۴۲۲ق.
- قصه یوسف (الستین الجامع للطائف البساتین)؛ املاى احمد ابن محمد ابن زید طوسی، تصحیح محمد روشن، ج ۱، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵.
- كشف الغمة فی معرفة الائمة؛ ابن ابی اربلی، طبعة الثانية، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۵ق.
- كشف المحجوب؛ ابو عبدالله عثمان جلابی هجویری، تصحیح محمود عابدی، ج ۲، سروش، تهران ۱۳۸۴.
- کرامات الاولیا؛ هبة الله طبری لالکائی، تصحیح احمد سعد الحمان، طبعة الاولى، دار الطیبه، ریاض ۱۴۱۲ق.
- كشف الظنون؛ حاجی خلیفه، تحقیق محمد شرف الدین یالتاقیا، افست چاپ استانبول، تهران ۱۹۶۷م.
- گزیده در اخلاق و تصوف؛ ابونصر طاهر ابن محمد خانقاهی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- اللآلی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة؛ جلال الدین سیوطی، دار الکتب العلمیه، بی تا.
- لسان المیزان؛ ابن حجر عسقلانی، تحقیق سعید عبدالرحمن موسی القزبی، طبعة الثانية، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۳۹۰.
- المتفق و المفترق؛ خطیب بغدادی، تحقیق محمد صادق حامدی، دار القادری، دمشق ۱۹۸۸م.
- متوفی درباره کرامیه؛ پرفسور فان اس، مترجم دکتر احمد شفیعیها، مجله معارف، شماره ۲۵، فروردین- تیر ۱۳۷۱.
- معجم البلدان؛ یاقوت حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۹.
- معرفة علوم الحدیث؛ الحاکم نیشابوری، تصحیح السید معظم الحسین، منشورات دار الآفاق الحدیث، بیروت ۱۴۰۰ق.
- مقدمة فتح الباری؛ ابن حجر عسقلانی، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ق.
- من لایحضره الفقیه؛ شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، طبعة الثانية، جامعه مدرسین، قم ۱۴۰۴ق.

- منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین؛ ابو حفص عمر ابن حسن سمرقندی، تصحیح احمد علی رجایی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۴.
- المنتظم؛ ابن جوزی، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، طبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بیروت ۱۹۹۲م.
- الموضوعات؛ عبدالرحمن ابن علی ابن محمد ابن الجوزی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، طبعة الاولى، المكتبة السلفية، مدینه ۱۳۸۶.
- میزان الاعتدال؛ شمس الدین ذهبی، تحقیق علی محمد البجاوی، طبعة الاولى، مطبعة دار المعرفة، قاهره ۱۳۸۲.
- نوشته بر دریا؛ محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۱، سخن، تهران ۱۳۸۴.
- یتیمه الدهر؛ ثعالبی، شرح و تحقیق مفید محمد قمحیه، طبعة الاولى، دار الكتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۳ق.
- یقظة الاولى الاعتبار مما ورد فی ذکر النار و اصحاب النار؛ صدیق ابن حسن ابن علی القنوجی، تحقیق احمد حجازی السقا، طبعة الاولى، مكتبة العاطف، قاهره ۱۳۹۸.
- *Essai Sur les origines du lexique de la Mysitique Musulmane*, Massignon louis, Nouvelle edition, Paris, 1954.
- *An Eleventh century karrami Text: Abu- Hafs an-Naisaburi Raunaq*, Abdel Afaf & Baki Hatoum, Al-Majalis UMI Disseration Services, Ann Arbor, UMI, 1991.